

بسم الله الرحمن الرحيم

در طائفه اول از روایات بحث ما بود که روایت اول را بحث کردیم و از باب سه و دومین روایت، روایت مثنی بود که روایت سوم این باب بود. این دو روایت را سند را مورد بررسی قرار دادیم. بعد هم جهت دیگر که مربوط به ساخت یا نگهداری یا تزئین و.. را بحث کردیم.

دلالت «کَرِه» بر حرمت یا کراهت

نکته سوم به این بحث رسیدیم که کَرِه در اینجا دلالت بر کراهت معنای مصطلح می کند یا دلالت بر حرمت. این هم محل اختلاف است و در اصول عرض شد که بعضی نظرشان این است که کَرِه بیش از کراهت را نمی رساند و بعضی نظرشان این است که دلالت بر حرمت می کند. البته آنهایی هم که می گویند دلالت بر حرمت می کند، ممکن است بگویند که دلالت وضعی دارد و ممکن است بگویند دلالت بالاطلاق دارد. و ما اگر بگوییم دلالت بر حرمت دارد، دلالت بالاطلاق دارد. این هم محل اختلاف است.

ما گرچه در اصول گفتیم که بعید نیست که اطلاق تمام باشد و دلالت بر حرمت کند اما در عین حال وقتی که به موارد استعمال آن در روایات مراجعه کنیم، کَرِه و.. کاربردش در موارد مکروه هم خیلی زیاد است و این کثرت استعمال ولو از نظر فنی وقتی قرینه ای نباشد، حمل بر معنای حقیقی می شود.

الف. دلالت «کَرِه» بر حرمت

ولی چون ما دلالت این واژه را بر حرمت بالاطلاق می دانیم، شاید بشود گفت آن کثرت استعمال مانع می شود از این که کثرت استعمال کَرِه در کراهت نه در حرمت شاید مانع از اطلاق شود، این هم اشکال موجود است. البته از نظر فنی این اشکال جواب داده شده است. کثرت استعمال در جایی که قرینه نباشد، مانع از انعقاد اطلاق نمی شود. خود امرونی هم در استحباب و کراهت الی ماشاءالله استعمال شده است ولی در عین حال وقتی قرینه ای نباشد، اینها را بر حرمت و وجوب حمل می کنیم. از این جهت این روایت به ظهور و اطلاق اولیه کَرِه ظاهراً باید حمل بر همان حرمت شود بالاطلاق و کثرت استعمال در کراهت مانع از انعقاد اطلاق نمی شود.

ب. دلالت «کَرِه» بر کراهت

منتهی اگر این کَرِه مربوط به بحث نگهداری و تزئین شود، آن وقت ادله مقابلی داریم که بعد از جمع حمل بر کراهت می شود. ابتداءً دلالتش بر حرمت است. اما چون روایات معارض دارد، حمل بر کراهت می شود. این غیر

از این است که از اول بگوییم که حمل بر کراهت است، نه از اول با قرائن و شواهدی که وجود دارد حمل بر حرمت می شود.

« کَرِهَ » از موضع تشریع

کَرِهَ یعنی مبغوض است. این مبغوضیت هم از ناحیه شخص پیغمبر یا امیرالمومنین نیست. ظاهر کَرِهَ، کراهت در مقام تشریع است. این کراهت در مقام تشریع وقتی قرینه ای بر خلافش نباشد، بر ناپسندی علی الاطلاق حمل می شود. ناپسند علی الاطلاق همان حرام است. کَرِهَ که همان ناپسند دانستن در این روایت و بعضی روایات دیگر، ناپسندی از موضع تشریع و نه از موضع شخص است. از باب این که امام یا پیغمبر مقام تشریع دارند، از آن حیث کَرِهَ می گوید. در این مقام کَرِهَ گفتن، یعنی من در مقام مبلغ عن الدین، کَرِهَ در مقام تشریع می گویم کَرِهَ اطلاقش کراهت کامله است، مبغوضیت است و این منطبق بر حرمت می شود. دلالت این بر حرمت مانعی ندارد، منتهی وقتی که این را بر بحث نگهداری و تزئین و امثال اینها حمل کنیم، چون در بحث دوم قرار می گیرد و در آنجا روایات معارضی وجود دارد که می گوییم جایز است، در آن صورت این حمل بر کراهت می شود. فلذا کَرِهَ در اینجا فی حد نفسه در او اطلاقی منعقد می شود و حمل بر حرمت می شود ولی چون روایات معارضی دارد، بعد از تعارض و جمع بین متعارضین این را حمل بر کراهت اصطلاحی می کنیم.

طلبه:

استاد: در حال واحد نیست، همیشه در مقام اراده استعمالی است. اراده جدی بعد از ملاحظه قرائن و بعد از مقایسه با معارضات و تتبع و فحص از معارض است. آن اراده جدیه است، ما الان می گوییم اراده استعمالی این دلالت بر حرمت است اگر معارضی نداشت اراده جدیه می شود ولی چون معارض دارد، بعد نهایتاً کراهت می شود. دو روایت دیگر هم با همین مضمون است که در واقع روایت ۳ و ۴ می شود. با ترتیب اینجا روایت ۱۳ و روایت ۱۴. سومین و چهارمین روایتی که می شود برای حرمت مجسمه تمسک کرد، روایت ۱۳ و ۱۴ است. این دو روایت عین همین تعبیر را دارد فلذا این را پشت سر این بحث قرار دادم.

روایت سوم از « یحیی بن ابی العلاء »

روایت سیزده این است که: «و عن علی بن حکم، و محسن بن احمد جميعاً عن ابان الاحمر عن یحیی بن ابی العلاء عن ابی عبدالله (علیه السلام) انه کَرِهَ الصور فی البیوت». آنجا در آن روایات سوم امام صادق (علیه السلام) از امیرالمومنین (علیه السلام) نقل می کند که انّ علیاً کَرِهَ الصور فی البیوت، اینجا می گوید یحیی بن ابی العلاء از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که انه کَرِهَ الصور فی البیوت. این هم عین همان تعبیری است که آنجا نقل شده است. الکلام الکلام. تنها

نکته متفاوت این حدیث با حدیث قبل این است که این سندش دیگر معتبر نیست اما در آنجا با یک شکلی و با دو بحث رجالی سند را تصحیح کردیم و اما اینجا راهی برای تصحیح آن نداریم.

بررسی رجالی روایت «یحیی بن ابی العلاء»

روایت علی بن الحکم، مشکلی ندارد، عن ابان الاحمر عن یحیی بن العلاء این ابان الاحمر این توثیق ندارد. ما از میان توثیقات عامه دو مصداق داریم که این هم نیست. یکی این که رجال ابن ابی عمیر را قبول داریم که ابان الاحمر از آنها نیست، توثیق خاص هم ندارد و از این جهت است که این روایت به عنوان روایت ضعیف تلقی می شود بقیه بحثها عین بحث های قبلی است و الکلام الکلام. در مجموع این روایت به نگهداری و تزئین خانه به این صور است.

روایت چهارم از «حاتم بن اسماعیل»

روایت چهارم همانی است که در اینجا ۱۴ امین روایت است. عن ابن العزرمی عن حاتم بن اسماعیل عن جعفر عن ایبه است. آن دو روایت از امام باقر (علیه السلام) است و این روایت از امام صادق است و دارد که **أَنَّ عَلِيًّا مِنْ كَانَ يَكْرِهُ الصُّورَةَ فِي الْبُيُوتِ** این نظیر همان روایت دوم است که امام صادق (علیه السلام) از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند. همان بحث های دلالتی در مورد این روایت هم است و البته از نظر سندی مثل روایت قبل معتبر نیست. ابن عذر می و حاتم بن اسماعیل توثیق ندارند و از این جهت این روایت دوم و سوم و چهارم به ترتیبی که ما تنظیم کرده ایم یک معنی را افاده می کند که **كَرِهَ الصُّورَةَ فِي الْبُيُوتِ** یا **صُورَ فِي الْبُيُوتِ** فقط روایت دوم از نظر سند قابل تصحیح بود. روایات دیگر قابل تصحیح نیست، و همه آنها حداقل احتمالش است که مربوط به نگهداری و تزئین است نه تصویر و ساخت به صورت مستقل مقصود و ملحوظ نیست. این چهار روایت است. همه اینها باب سه است. تا نگفتیم خلاف این را، همه اینها از باب ۳ از باب احکام مساکن کتاب الصلوات است که در وسایل های ۲۰ جلدی ج ۳ است.

روایت پنجم از «ابن القدّاح»

روایت پنجم در این شماره و ترتیب وارده از سوی ما روایت هفتم این باب است. پنجمین حدیث روایت هفتم این باب است «و عنه عن سهل عن جعفر بن محمد الاشعری عن ابن القدّاح عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال، قال امیرالمومنین (علیه السلام) بعثنی رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) فی هدم القبور و کسر الصور و رواه البرقی فی المحاسن عن جعفر بن محمد الاشعری مثله». این حدیث پنجم که هفتمین حدیث در این باب است امام صادق از امیرالمومنین نقل می کند که من را وقتی پیغمبر فرستاد، در روایت دیگر می فرماید به مدینه فرستاد، بعثنی فی هدم القبور و

کسر الصور مرا فرستاد و مأمور کرد به اینکه قبرها را از بین ببرم و صورت ها و تماثیل و مجسمات را بشکنم. استدلال به این شده است که بنابراین ساختش درست نیست و حرام است و اشکال دارد فلذا حضرت وقتی او را فرستاد او را مبعوث کرد و اعزام کرد و مأمور به کسر صور کرد.

بررسی سند روایت «ابن القدّاح»

این روایت پنجم است، راجع به این روایت چند بحث داریم. بحث اول ما بحث سندی است که این دو سند دارد، که یک سند در کافی دارد و یکی هم در محاسن برقی است و سند کافی دو اشکال دارد، سند محاسن برقی یک اشکال دارد. و در هر حال ضعیف السند است و در سند کافی هم سهل است و هم جعفر بن محمد الاشعری است که این دو تا توثیق ندارند. سهل منشأ اختلافات زیادی است گرچه ظاهراً درستش این است که الأمر فی السهل لیس بسهل. نمی شود که بگوییم سهل است. و جعفر بن محمد اشعری توثیق ندارد نه توثیق خاص و نه توثیق ازباب ابن ابی عمیر و... ولذا سند کافی با دو اشکال مواجه است و سند دوم که سند مرحوم برقی در محاسن است آن از جعفر بن محمد آمده است سهل در او نیست، اما جعفر بن محمد اشعری در آن وجود دارد. فلذا آن یک جهت اشکال در او باقی است.

طلبه:

استاد: تبدیل سند اینجا مصداق ندارد، در جایی که احتمال تبدیل سند بدهیم عرض می کنیم.

مفهوم «الصور» در روایت «ابن القدّاح»

مطلب دوم این است که اینجا صور به چه معنایی است؟ قبلاً گفتیم که صور و تماثیل بعید نیست که هم شامل نقوش شود و هم شامل مجسمات شود، گفتیم بعید نیست. مخصوصاً صور را گفتیم که شمولش به غیر مجسمه خیلی قوی است که هم مجسمه و هم غیر مجسم را شامل شود، در تماثیل احتمال اختصاصش به مجسمه قوی تر است، گرچه در آنجا هم گفتیم استعمال مطلق هم آنجا دارد.

در صور احتمال شمول و اطلاقش قوی تر است که هم نقوش و خطوط را شامل شود هم تصاویر مجسم سه بعدی را دربرگیرد. اما در اینجا قرینه ای وجود دارد که مقصود اینجا مجسمه است و آن قرینه تعلق عنوان کسر به صور است. می گوید مرا مبعوث کرد و مأمور کرد که صورت ها را بشکنم. شکستن صورتها، ظاهراً این را بیان می کند که مجسمه و ذوابعاد ثلاثه است. که قابل شکستن است البته در نقوش هم می توان تصور کرد نقوشی را که روی حیوانی روی ظرفی باشد و... که می شود آن ظرف را شکست ولی آن کسر صورت مستقیم نیست، کسر متعلق صورت است که نتیجه آن از بین رفتن صورت است و لذا این ظهور تعلق کسر اولاً و این که کسر مستقیم

به خود صورت تعلق گرفته است این دو تا نکته معلوم می کند مقصود از صور در اینجا مجسمات باشد. هم کلمه کسر و هم تعلق مستقیم آن به خود صورت نه ذی الصوره می گوید مقصود از صورت مجسمه است. مضاف بر این که شرایط آن زمان هم همین بوده است که در آن زمان بت بوده است و مجسمه هایی بوده اند و آنها مورد پرستش قرار می گرفته است و مأمور به شکست آنها شده است. بنابراین بر خلاف روایت اول و بعضی روایت بعدی که در آنجا قرینه خاصی نداشتیم و لذا باید لغت را باید محور قرار دهیم. روایت هم می گوید تماثل مطلق است بنابر آن چه که ما ترجیح دادیم یا صورت مطلق است. اما در اینجا لغت همین را می گوید اما تعلق کسر با این دو عنایت ذکر شده، کسر و هم تعلق به خود صورت نه به ذی الصورت بیانگر چیز دیگری است. طلبه:

استاد: آنجا گفتیم اگر من مصدري باشد که آن هم باز اطلاق دارد، تصویر صورت غیر مجسمه، تصویر به آن تعلق می گیرد، آن هم مطلق می شود و مصداق دارد.

طلبه:

استاد: موید نمی شود و ربطی به هم ندارد، ترجیح دادیم. خیلی هم متوجه باشیم که تماثل با صورت فرق دارد، هر دو می تواند کاربرد مطلق داشته باشد گرچه تماثل با مجسمه بیشتر ظهور قوی تری دارد، و صورت عموم آن به سمت نقاشی قوی تر باشد، اما در عین حال به لحاظ لغت چیزی پیدا نکردیم که اختصاص را برساند. این به لحاظ معنای لغوی اما اینجا در یک فضایی است که آن خودش قرینه خاصه می شود نه این که لغت را معنی کند. طلبه:

استاد: نه، اگر روایت باشد معنایش این می شود. ممکن است کسی این روایت را قبول کند. مرحوم گلپایگانی در بحثهایشان معتقد به این دقت ها در سند نیستند، روایاتی که به خصوص در من لایحضر و در کافی بیاید نمی شود همین جوری از کنارشان رد شد بر خلاف آقای خوئی و... نه مته روی خشخاش می گذارند، روی فرض است. طلبه:

استاد: گاهی هم ممکن است حالت تضافر باشد. اگر اینگونه باشد، روی جزئیات هر روایتی نمی شود تکیه کرد و قدر متیقن را باید گرفت و قبلاً بحث شده است در بحث های فقه تربیت گفتیم که فی الجمله این قاعده را قبول داریم.

با این قرائن صور کار به نقاشی و... ندارد، بر خلاف قبلی ها این اطلاق ندارد.

«هدم القبور و كسر الصور» حكم ولائی و حكم ثانویه

بحث سوم این است که این حکمی که وقتی پیغمبر ایشان را مبعوث کرد و او را مأمور به این دو کار کرد که قبرها را از بین ببرد و مجسمه ها را بشکند این حکم اولی و الهی است یا حکم ثانوی و ولائی بوده است. از باب یک امر حکومتی او را مأمور کرده است یا از باب حکم الهی و اولی او را مأمور کرده است؟ هر دو احتمال است می شود گفت اولی است. مأمورین هم که اعزام می شدند به یک چیزهایی که جزء اولیات اسلام است و گاهی هم به یک امور ولائی و حکومتی بوده و حضرت تشخیص دادند که الآن برو این کار را بکن. هر دو نوع مأموریت در اعزام مأموران در متون دینی ما داریم، هم مأموریت ها به عنوان الهی و اولی و هم مأموریت ها به عنوان ثانوی و ولائی.

طلبه:

استاد: ولائی یعنی حکم حکومتی است آن زمان هم بایستی انجام دهد منتهی برای آن زمان حضرت باید شرایطی تشخیص دهد. دست حاکم است. الان با تغییر شرایط حکم را حاکم عوض می کند. ارشاد غیر از این است.

طلبه:

استاد: حکم ثانوی و ولائی تفاوت هایی دارد. ممکن است روی یک عنوان ثانوی این کار را حضرت کرده است که آن عنوان ثانوی هر زمانی مصداقی پیدا کند این چنین است، ممکن است بگوییم نه کاملاً یک حکم ولائی است. سوال این است که در واقع این حکم سه احتمال می شود. عمده این است که این حکم اولی است یا تابع شرایط ثانوی، یا تابع اقتضائات و مصالح ولائی بوده که حضرت تشخیص می داده است.

اصل در بیان شارع

در پاسخ به این سوال باید به این نکته توجه کرد که اصل در احکام و بیانات شارع وقتی مردد بین اولی و ثانوی است اصل این است که امام حکم اولی را بیان می کند و اصل دیگر این است که اگر مردد بین حکم الهی و ولائی باشد، اصل این است که حکم الهی است الا این که قرینه ای پیدا شود که اینجا امام دارد به عنوان ثانوی می فرماید یا این که امام با عنوان الهی این حکم را می فرماید که حکم مقطعی است و تابع حقوق و حق ولایتی که از باب حکومت داشته است. که هر حاکمی حق زیاد و کم کردن این را دارد. اصل این است، الا با وجود قرینه.

مصرف خمس، حکم ولایی

مثلاً نظیر این در کتاب خمس ما یک مجموعه ای از روایات داریم که از زمان امام جواد باشد از این ائمه آخری باشد که فرمودند ما خمس را برای شیعه تحلیل کردیم. خمس ندهید، و حلال است. سوال این است که تحلیل ائمه خمس را ولو این که تا زمان ظهور حضرت و زمان بند هم باشد، تحلیل حکم اولی است یعنی واقعاً حکم عوض شد یعنی نوعی نسخ است یا نه حکم را همه باید بدهند منتهی حاکم از جانب خودش حق دارد بگوید که خمس را تا مقطعی ندهید الان مثلاً جزء اختیارات حاکم و ولی است. همین الان در نوع مصرف و بخشش خمس خود مراجع هم متفاوتند، آقای سیستانی در عراق می گویند خمست را به فقراء محلت بده، در شرایطی که عراق داشته است و فقیر و ضعیف داشته است. این یک اختیار ولایی است و از باب مرجعیت و حکمی است که به دست او است. این تحلیل خمس حکم اولی است یا حکم ولایی؟

اصل این است که ائمه در مقام بیانانشان بر کرسی تشریعی با عنوان اولی و الهی نشستند الا این که قرائن ثانوی باشد. اگر قرائنی باشد از آن می توان عبور کرد. در پاسخ این سوال وقتی حضرت را مأمور کرد که مجسمه ها را بشکن و قبرها را خراب کن اصل این است که حکم اولی است ممکن است بگوییم اینجا قرینه خاصی وجود دارد، قرینه خاصش هم قصه بت پرستی است و با مأمور کردن حضرت برای مجسمه اگر مقصود بت باشد، طبق قاعده اولی و حکم اولی است، اگر مقصود همه مجسمه ها باشد، به دلیل بت و بت پرستی رواج داشته اعمال ولایتی کرده است. گفته است که همه اینها در مظان بت پرستی است و ریشه همه این ها را بکن. این یک اختیار حکومتی است مثل این که برو مسجدی را خراب بکن البته بر اساس مصالحی و برای تأمین مصالح دینی و دنیوی مردم. استفاده از اختیاراتش می کند. قبرهای جاهلی بوده و تفاخرهای بیجایی انجام می شده تا آنجا الهتکم التکائر حتی زرتم المقابر، ولی مقابله با فرهنگ تفاخر به قبور و قبرهای چهره های جاهلی بوده از این باب فرمود آنها را خراب کن و از باب حکومت است.

طلبه:

استاد: مجسمه می ساختند، قبرها را خیلی بزرگ و مجلل درست می کردند، سران مشرکین را تزئین می کردند، به آنها تفاخر می کردند، سوره تکائر مال همین بحث است، قبیله به قبیله قبرها جدا بود. ممکن است بگوئیم که این حکم با این قرائن یک حکم ولایی است یا در آن شرائط حکم ثانوی است.

طلبه:

استاد: نه اگر ولایی بگیریم یعنی حاکم آن وقت تشخیص می داد برای تثبیت فرهنگ اسلامی و برای مبارزه با فرهنگ جاهلی آنها را خراب کند و بشکند ولی این دیگر حکم اولی نیست که مجسمه ها را باید بشکنید. احتمالی نیست که بتوان به سادگی از آن عبور کرد گرچه اصل اولی است ولی این احتمال نسبتاً قوی است.

طلبه:

استاد: خیلی قاطع نیست، آن بحث قبلی بود، ظهور کسر صور، خود صورت را شکستن بود، اطمینان نسبی به آن داریم، این بحث معلوم نیست که حکم اولی را اجرا کند یا از باب اعمال ولایت است. می‌گوییم اصل از باب حکم اولی است منتهی شرایط و تفاخرهایی که به قبرها می‌شد و رواج بت پرستی موجب شد که اعمال ولایت از جانب حضرت شود و دستور به شکستن بت‌ها شود و احتمال ضعیفی نیست گرچه قاطع و جازم به آن نیستیم.

شمول روایت «ابن القدّاح» بر ساخت و نگهداری

بحث چهارم این است که این روایت مربوط به نگهداری است یا مربوط به ساخت هم است؟ این که مأمور کرد که اینها را بشکن از باب این است که نگهداری این مجسمه‌ها حرام بوده که می‌گوید بشکن، یا فراتر از این دلالت بر این می‌کند که ساختش هم حرام است؟ دو حکم را افاده می‌کند یا یک حکم را؟ مأمور شدن به کسر صور تکلیف است ولی به دلالت التزامیه می‌رساند حرام است. چه حرام است؟ نگهداری یا - بنابراین که حکم اولی بگیریم - یا حتی ساختش هم حرام است؟ وجوب کسر ملازمه با چه حکمی دارد، با حرمت نگهداری یا حتی حرمت ساخت؟

بعید نیست که بگوییم عرفاً دلالت بر حرمت هر دوی اینها می‌کند اگر اولی باشد. باید بشکنی مثل این آلات قمار را می‌گوید و وسایل گناه را می‌گوید. معنایش این است که هم نباید نگهداری کنی و هم نباید ایجاد کنی. مثل کتب ضلال که اینگونه است. اگر حکم اولی بود و سند معتبری بود بعید نبود که حرمت حفظ و نگهداری را می‌رساند و هم حرمت ساخت را می‌رساند البته با حل مشکلات قبلی.

«هدم القبور و کسر الصور» حکم وجوبی

بحث پنجم بعثنی فی هدم القبور این حکم الزامی بوده یا استحبابی؟ ظاهرش این است که به اطلاق وقتی می‌گوید وقتی مرا مبعوث به این کرد، دلالتش بر وجوب می‌شود، دلالت بر وجوب است نه استحباب، شواهد و قرائن هم معلوم است مثلاً علاوه بر بعثنی، موضوعی را بحث می‌کند که خیلی جدی و الزامی است.

روایت «السکونی»

روایت ششم همین مضمون با یک تفاوتی است و در اینجا هشتمین روایت باب ۳ است «و عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن النوفلی عن السکونی. این روایت دارد که عن ابی عبدالله که قال، قال امیرالمومنین (علیه السلام) بعثنی رسول الله صلی الله علیه و آله الی المدینه فقال لاتدع صورة الا محوتها و لا قبراً الا سویته، و لا کلباً الا قتلته.»

بررسی سند روایت «السکونی»

این حدیث در محاسن هم نقل شده است محاسن با همین سند ذکر کرده و مرحوم کلینی از علی بن ابراهیم از نوفلی عن السکونی نقل می کند در محاسن برقی مستقیم از نوفلی نقل می شود. این سندی است که در هزار روایت آمده است اگر بیشتر نباشد، همین سند چهارتایی. و نوفلی عن السکونی در بیش از این آمده است. این سند بارها بحث کردیم که دو تا موردش محل بحث است یکی ابراهیم بن هاشم، یکی نوفلی است. سکونی و علی بن ابراهیم توثیق دارد، و اما دو نفر دیگر توثیق خاص ندارد، آن توثیق های عام شناخته شده مثل ابن ابی عمیر را هم ندارند. راهش یا توثیق کامل الزیارات و تفسیر علی بن ابراهیم است که آن را هم قبول نداریم و تنها راهی که پذیرفتیم همانی که مرحوم آقای تبریزی داشتند که وقتی که کسی از بزرگان با این همه روایت باشد و شناخته شده با این حد از اهمیت باشد ولی هیچ قدحی و ذمی در باب او وارد نشده است گویا اشکالی در او نبوده است. روی این باب توثیق اینها را می توان امضاء کرد.

شمول «صورة الا محوتها» بر تجسیم و نقاشی

بحث دوم بحثهای دلالتی است که خیلی از آنها شبیه بحث های قبلی است. همان سه چهار بحث قبل اینجا هم مطرح می شود. جز این که الا محوتها، کسر نیست، و محو است. محو در اینجا با نقاشی و.. سازگار است. در آن می گفتیم اختصاص به مجسمه ها دارد، ولی این قرینه ای ندارد که اختصاص به مجسمه داشته باشد، چون کسر به مجسمه داشته باشد، ولی محو روی نقاشی هم می شود.

«صورة الا محوتها و لا قبراً الا سویته، و لا کلباً الا قتلته» حکم ولائی

جهت دیگری که دارد اضافه شدن ولا کلباً الا قتلته، یک مقدار حکم ولایی را اینجا تقویت می کند. همه سگ های آنجا را بکش. حکم اولی نیست که سگها را بکشند، منتهی در فرهنگی سگ اختلاط داشته با آنها و این فرهنگ... برای مبارزه با آن دستور کشتن آنها را می فرماید. در حالی که هیچ مانعی هم ندارد، که کسی سگ داشته باشد، حرام که نیست، مکروه است مثلاً، منتهی الزام به کشتن برای تغییر فرهنگ بود. در واقع یک سلسله احکام ولائی داد که فرهنگ را تغییر دهد نه این که احکام ثابت دائمی را داد.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد.